



# اصول الفقه

جلد دوم

اجتماع امر و نهی / مباحث الحجة / اصول عملیه

## استاد علی فرحانی

محل تدریس: مدرسه علمیه حقانی

### پیاده‌سازی توسط: مجموعه آموزشی صدا

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مجموعه آموزشی صدا است

تهیه این جزوه تنها از طریق سایت یا کانال صدا جایز است

[www.soda96.ir](http://www.soda96.ir)

@soda96

بسمه تعالی

شناسنامه

نام درس: اصول فقه مظفر / جلد ۰۲ / پایه

محل تدریس: مدرسه علمیه

شماره جلسه: ۹۳

موضوع جلسه: مقصد سوم / باب نهم / مطلب سوم الفرق بین التعارض و التزاحم

مدت زمان صوت: ۴۷:۴۶

نکاتی که در مورد دو مرجح قبلی گفته شد از نظر دوستان دیگر مغفول واقع نشود. این ها در واقع موارد تعیین اهم اند واقعا یا این ها مصادیق جمع بین تکلیفین اند؟ جمع بین تکلیفین غیر از اصطلاح اهم در مقابل مهم است که در پایان مورد ثانی به دوران اهم و مهم اصطلاحی رسید.

سومی می فرمایند دو واجب که یکی دارای وقت مختص به خود باشد و دیگری وقت خاص نداشته باشد مثلا دوران بشود بین صلاه یومیه و نماز آیات آن جایی که یکی وقت مختص دارد و دیگری وقت مختص ندارد و در آخر وقت هست مثلا در اینجا اهم آن واجبی است که وقت مختص دارد. البته دوستان از این سه بعد اختلافی اند عند الفقها اختلافی اند. چرا؟ آقای مظفر هم این مطلب را می گوید. می فرماید این که ما می گوییم که آن که وقت مختص دارد اهم است این به موجب روایات است. یعنی ظهور ادله موقت، واجبات موقت، به ما می گوید که آن ها که صاحب وقت خاص هستند اهم می باشند در آن وقت در تعابیر روایات لا یدخل فی هذا الوقت غیره از این تعابیر از این جنس تعابیر داریم اینها مستمسک قائلین به این سومی اند. که در روایات ترجیح داده شده است.

چهار می فرماید آن جایی که یک واجب مشروط به قدرت شرعی است. و یک واجبی مشروط نیست. خاطر دوستان هست که قدرت شرعی چه بود؟ قدرت شرعی استطاعت نسبت به شخص بود. واجبات وجوب شان مشروط به بلوغ و عقل و قدرت است. قدرت شرعی داشتیم و عقلی و قدرت عقلی همان قدرت متعارف است که مثلا آدم فلج نمی تواند نماز ایستاده بخواند. اما قدرت شرعی آن است که مثلا عقل می گوید که شما قدرتش را دارید اما شارع بگوید که این قدرت قدرت معتبره من نیست. مثلا صلاه در دار غصبی. تا قبل از بحث در صلاه در دار غصبی در اواخر بحث مقدمه واجب دعوی با محقق کرکی اگر به یادتان بیاید آن جا خواندیم این مطلب را اگر یادتان هم نیست مراجعه کنید.

چه کار می کند این قدرت شرعی می خواهم این را تعقل کنید. وقتی که شارع در شرایط و جوب یک واجبی دست برد. معنای این که قدرت شرعی را اخذ کرده است یعنی من دست می برم. من قدرت معتبره شما را نمی گویم و شرایط خاصی است و اگر آن محقق شود من می گویم ه شما در زمره قادرین به انجام این تکلیف هستید. همین که شارع دست برد در شرایط و جوب این واجب، این یکسری آثار برای ما دارد. همین که دست برد آثاری ساخته می شوند.

اگر یک واجبی مشروط به قدرت شرعی باشد و واجب دیگری مشروط به قدرت شرعی نباشد؛

(۰۵:۰۰) نباشد یعنی شارع در شرایط و جوب دست نبرده است. در این موارد. عند التزاحم آن واجبی که مشروط به قدرت شرعی نیست مقدم است. این می شود از آثار دست بردن شارع. چرا؟ تصور کنید. اگر تابلو بود با تابلو می نوشتیم باز بهتر بود باشید اینجا. می فهمید تصویر می کنید.

وقتی که شارع دست می برد در شرایط یک واجب قدرت شرعی اخذ می کند. قدرت شرعی یعنی یک سلسله شرایطی که شارع شرط کرده است و گفته است که اگر این ها بود انت عندی فی زمره القادرین لانجام هذا الواجب. اگر این ها بودند من می گویم تو قادر هستی. اگر این ها نبود تو خودت هم بگویی که قادر یمن می گویم که قادر نیستی و این شرایط تبعیدی من است. اینجا ثمره عند التزاحم واجبی که در آن قدرت شرعی اخذ نشده باشد مقدم است. چرا؟ به این دلیل که اگر ما آن واجبی را که قدرت شرعی اخذ شده است و آن را مقدم کنیم و انجام دهیم نمی دانیم که لعل این تزاحم خودش نبودش از شرایط قدرت شرعی باشد. یعنی شارعی که گفته است حج قدرت شرعی استطاعت است و یک شرط است و شرط دوم نبود مزاحم. و چون الآن مزاحم پیش آمده است نمی دانیم شرایط و جوب ان هست که فعلیت پیدا کرده باشد و یا این که نمی دانیم فعلیت پیدا کرده است و بالتالی نمی دانیم که از عهده امتثال تکلیف مشروط به قدرت شرعی ما خروج پیدا کردیم یا خروج پیدا نکردیم. اما آن واجبی که شارع در شرایط وجوبش دست نبرده است ان قطعاً در ذمه ما است و قطعاً بهذا الامتثال یسقط تکلیف آن واجب.

طلبه: هیچ واجبی داریم که این طور باشد؟

استاد: احتمال است و گفتم لعل و همین کفایت می کند. پس چون شارع دست برده است ممکن است که در عداد شروط معتبره قدرت شرعی نبوده است. مزاحم باشد. اما آنی که قدرت شرعی در آن شرط نیست عادی است و بلوغ و عقل و قدرت عادی و من می بینم که قدرت عادی را دارم و شارع هم دست نبرده است. لذا من قطعاً می دانم که تکلیف هست و می دانم که قطعاً با این واجب امتثال شده است.

طلبه: واجب نمی شود در آن قدرت شرعی اخذ نشده باشد؟

استاد: بله بله. قدرت شرعی می شود استطاعت.

طلبه: یک شرایطی را مولا برای هر کدام از واجباتش گفته است.

استاد: آن ها قدرت عقلی هستند. گفتم واجب مشروط. واجب مشروط وجوبش مشروط بود. نه واجب.

یادت بیاید.

طلبه: تقسیمات اولیه منظوم بود.

استاد: می دانم. خب تقسیمات اولیه برای واجب است و نه برای وجوب. می گویم که تقسیمات واجب برای واجب است. خلط شده است بین شرایط واجب و وجوب.

طلبه: اگر کسی گفت که قدرتی که در وجوب شرط شده است قدرت شرعی است این جا چطور صحبت می کند؟

استاد: قائل ندارد. نمی تواند بگوید. دوباره خلط بین شرایط وجوب و واجب نشود. با حفظ همان مرز حرف بزنید.

آقای مظفر در اینجا به خودش اشکال می کند. می گوید که کسی اشکال کرده است که همه واجبات مشروط به قدرت هستند می گوید که خلط شده است. آن قدرتی که در همه واجبات است همان قدرتی است که از شرایط عامه تکلیفیه است و حاکم در آن جا عقل است و این قدرتی که می گویم عده شروط معتبره بالتعبد از ناحیه شارع که اگر این ها بود انت مقدر. ما الآن دعوی در شروط اضافی من ناحیه شارع است و نه سر آن قدرتی که در همه واجبات جزء شرایط عامه تکلیف است. این ها باهم خلط نشوند.

(۱۰:۰۰) بعد از این که این را می فرماید پس آقا! واضح شد دیگه؟! یک پله جلو می روم. چرا این جزء مرجحات باب تزاحم آمد؟ چرا؟ چون ما اگر یک واجبی داشته باشیم که مشروط به قدرت شرعی است ذهاب به سمت آن واجب یک تکلیف مشکوک بر ذمه و امثال مشکوک می گذارد اما ذهاب به سمت آن واجبی که شرط شرعی و قدرت شرعی ندارد یک تکلیف یقینی الوجود است و بر ذمه ما هست و امثالش یقینی الامتثال و یقینی السقوط است.

طلبه: ادعای دیگر این است که قدرت شرعی شرع است ...

استاد: این یقینی است و آن احتمالی است. همین را می گویم.

طلبه: می گویم که در این یکی هم که می گوید یقینی است ...

استاد: احتمال نداریم. می گویم که قدرت شرعی در آن نیست. شرط شرعی ندارد.

طلبه: در دیگری می گویم که هست

استاد: می گویم که شرط شرعی داریم چون شرط شرعی دارید احتمالی است. چون احتمال است که در عداد شرایط شارع نبود مزاحم باشد. اما شرط شرعی اینجا نداریم.

طلبه: شرط شرعی (۱۱:۳۱) شرط نکرده است که شرط شرعی وجود نداشته باشد.

استاد: احتمالش کفایت می کند. دقت کن دوباره.

طلبه: شرط شرعی ندارد اما گاهی است که در هنگام تعارض....

استاد: داخل نمی شود در این جا...

طلبه: می خواهم بگویم که جایی که شرط شرعی ندارد اما

استاد: شما بگیریید حج در زمان مضیق خودش با یک واجبی که عادی است و شرط شرعی ندارد و این ها مزاحمت بکنند با هم. حج قدرت شرعی در آن اخذ شده است و با یک واجب عادی مزاحم بشوند. که هیچ کدام از ملاک های اهم و مهم دیگر هم نباشند. آقای مظفر می گویند که یکی دیگر از موارد این است که یک واجب امتثالش زمانا مقدم بر دیگری باشد و ما توان جمع بین این دو را نداریم مثلا کسی مریض است و نهایتا یک رکعت نماز ایستاده می تواند بخواند و حالا رکعت اول را ایستاده بخواند یا دوم یا سوم؟ آقای مظفر می گوید که اولی را باید ایستاده بخواند چون تکلیف اولی را مقدور است و چون مقدور است فعلی است و اولی را ایستاده می خواند اما دومی چون مقدور نیست اصلا تکلیف بر ذمه نیست و ساقط است. پس آن مزاحم متوهم با این قانون و دقت مرتفع می شود. مثال دیگر. آقای مظفر می گوید جاهای دیگر هم داریم که تشخیص اهم و مهم است و ملاک خاصی نیست و مثلا در جایی از مناسبت حکم و موضوع می فهمیم اهم و مهم را گاهی وجوب دلیل خارجی است که اهم و مهم به ما می دهد مثلا می دانیم که جهاد در اسلام حفظ اصل دین است و اهم است نسبت به همه تکالیف دیگر. می دانیم که شارع در عرض و نفس محترمه یک اهمیت خاصی دارد و اعراض و نفوس و اموال خطیره اهتمام هایی دارد و یک جاهایی هم هست که از این موارد نیست اما بالاخره اینها تشخیص موارد اهم و مهم است.

طلبه: آن که وقت مختص داشته باشد را نفهمیدم.

استاد: گفتم. آن یكون اول الواجبين صاحب الوقت المختص دون الآخر و كان كل منهما مضيقا. لو دار الامر بين اداء الصلاة اليومية في اخر وقت الصلاة اليومية و بين صلاة الآيات في وقتها. چرا می گوید که کل منهما مضيقا؟ چون اگر یکی موسع باشد بر می گردد به همان بحث بدل طولی که می توان جمع بین واجبین را نتیجه بگیریم از آن. لان الوقت لو كان مختصا باليوميه فهی.

(۱۵:۰۰) **فهی اولی به عند مزاحمتها بما لا اختصاص له فی أصل تشریعه بالوقت المعین** اگر وقت

اختصاص پیدا کرد به یومیه این **یومیه اولی** است **به** این وقت **عند مزاحمه** با یومیه با آن صلاه آیاتی که **لا**

**اختصاص به** آن اصل تشریح دومی به این وقت **معین و إنما اتفق حصول سببه** واجب دوم **فی ذلک**

**الوقت** در این وقت معین **و تضیق وقت أدائه و مسألة تقديم اليومية علی صلاة الآيات إذا تضیق وقتها**

**معا أمر إجماعی متفق علیه** امر اجماعی است و لا منشأ له برای این فرد منشایی نیست **إلا أهمية ذات**

**الوقت المختص المفهومة من بعض الروایات.** دلیلش همین فردی است که من گفتم. یک حاشیه ای بزیند

به عبارت آقای مظفر. اگر مفهوم از روایات است اجماع مدرکی است یا لا اقل محتمل المدرکی است و

حجت هم نیست. چرا گفتم اختلافی است؟ آن حاشیه ای که به شما دادم. بگویند اصول به درد نمی

خورد. آن حاشیه ای که دادم و گفتم این سومی اختلافی است. بگذاریدش در کنار این حرفی که الآن

گفتم. اجماع هم به درد نمی خورد چون محتمل المدرکی است. حالا اگر این مفهوم از روایات را انکار کردیم فتوای اجماعی را هم می توانیم رد کنیم. می شود مثل فتوای بئر علامه حلی. همه اینها منوط به این است که شهره قدما یا اجماع قدما در دلالت اثر نداشته باشد. ساز و کار دارد.

طلبه: (۱۶:۵۸) منظورش این است که این امکان را برای این وقت پیدا می کند؟

استاد: جانم؟

طلبه: بحث تشریح که می گوید امکان ندارد. امکان دارد برای وقت معینی پیدا کند؟

استاد: نه یعنی این که مثلا واجب فوری است و موقت نیست و زمان در آن مدخلیت ندارد و شارع گفته است که هر وقت اتفاق افتاد نماز آیات بخوان. هر وقت اتفاق افتاد کذا.

استاد: گفتم از سه به بعد اختلافی است. می خواهم یک مقدار دقت کنید و ببینید آن دو تای بالایی را نگفتم اختلافی است در مورد آن دوتای بالایی نکته دیگری گفتم. در این جا که داریم اهم و مهم می کنیم اینها اختلافی است. یک چیزهایی از این وسط می شود زاینده بشود. یک مقدار فکر کنید.

#### ۴ أن یکون أحد الواجبین وجوبه مشروطا بالقدرة الشرعية دون الآخر

نه من حالش را دارم و نه شما این طور که من را نگاه می کنید معلوم است.

(۲۰:۰۰)

و المراد من القدرة الشرعية هي القدرة المأخوذة في لسان الدليل شرطا للوجوب كالحج المشروط

وجوبه بالاستطاعة و نحوه. و مع فرض المزاحمة بينه و بين واجب آخر وجوبه که آن واجب آخر غیر

مشروط بالقدرة ال و لامش عهد ذکری است. کدام قدرت؟ قدرت شرعی محل بحث است. تمام دعوا

روی قدرت شرعی است. لا يحصل العلم تعبیر دقیق است. اینها معلوم می شود که اصولی باید خیلی

مسلط باشد. بتحقق ما هو شرط في الوجوب چون قدرت از شرایط عامه تکلیفیه است و وجوبش مشروط

است. لا احتمال أن مزاحمته للواجب الآخر تكون سألبة للقدرة المعتبرة في الوجوب این قدرت شرعیه

است. و مع عدم اليقين بحصول شروط الوجوب لا يحصل اليقين بأصل التكليف وجوبی نمی آید. فلا

يزاحم ما كان وجوبه منجزا معلوما. از آن طرف وجوبی داریم که مشروط به قدرت شرعیه نیست قطعا

علی ذمه ما است و این دیگری اصلا اصل وجودش مشکوک شده است. و لو قال قائل یک کسی اشکال

کند. إن كل واجب مشروط وجوبه بالقدرة عقلا حیث ها را تاکید می کند که مغالطه معلوم شود. إذن

فالواجب الآخر أيضا مشروط بالقدرة فأی فرق بينهما فالجواب نحن نسلم باشتراط كل واجب بالقدرة

عقلا لکنه اما بعضی از واجبات قدرت شرعی هم در آن ها شرط شده است. لما لم تؤخذ القدرة في

الواجب الآخر في لسان الدليل چقدر قشنگ! ملاک قدرت شرعی چیست؟ آن قدرتی که در لسان دلیل

اخذ می شود. این در جواب محقق کرکی است و این جمله برای آن جا است. فهو من ناحية الدلالة

اللفظية مطلق وقتی از ناحیه دلالت عقلی مطلق شد و در لسان دلیل نیامد و إنما العقل هو الذي يحكم  
ب لزوم القدرة لذا حاکم به قدرت در شروط و جوب عقل است لو خلی و طبعه و یکفی فی حصول شرط  
القدرة العقلية قدرت عقلی این است که بتوانیم انجام دهیم نفس تمكن المكلف من فعله و لو مع فرض  
المزاحمة إذ لا شك في أن المكلف في فرض المزاحمة قادر و متمكن من فعل هذا الواجب المفروض  
مکلف می تواند نماز بخواند ولو این که مزاحم داشته باشد. چطور می تواند نماز بخواند؟ و ذلك بترك  
الواجب المزاحم له آن واجب مزاحم را که مشروط به قدرت شرعی است ترک کند. در آن واجب  
مشروط به قدرت شرعی هم حیث قدرت عقلی امکان دارد. قدرت شرعی است که دست ما را بسته است.  
المشروط بالقدرة الشرعية. و الخلاصة أن الواجب الآخر وجوبه منجز فعلى لحصول شرطه شرطش  
چیست قدرت عقلی. و هو القدرة العقلية بخلاف مزاحمة المشروط لما ذكرنا من احتمال أن ما أخذ في  
الدليل قدرة خاصة چون احتمال دارد که قدرت شرعی قدرت خاصی است که لا تشمل هذه القدرة  
الحاصلة عند المزاحمة فلا يحرز تنجزه و لا تعلم فعليته. و عليه فيرتفع التزام بين الوجوبين من رأس  
تزام از بین می رود. و يخلو الجوب فضا خالی می شود. للوأجب المطلق ان است که قدرت شرعی ندارد  
و إن كان مشروطا بالقدرة العقلية.

(۲۵:۰۰) **ه أن يكون** این جا یک عنایتی بکنید سر باب مطلق. اطلاعات باب مطلق را بیاورید و اینجا  
بگذارید ببینید چه به دست می آورید. کنار اطلاعات باب مطلق هم احراز علیت انحصاری در بحث مفهوم  
شرط که از اطلاق استفاده می کردیم. سه شرط داشت تلازم، تردد، انحصار. سه راه داشتیم برای احراز  
این ها. اطلاق آن جا یک بحثی می کردیم. آن اطلاق را در کنار باب مطلق بیاورید. ببینید چه به دست تان  
می آید؟ أحد الواجبين مقدما بحسب زمان امتثاله على الآخر كما لو دار الأمر بين الركعة المتقدمة  
و بين القيام لركعة بعدها یکی را می توانید انجام دهید. فی فرض كون المكلف عاجزا عن القيام  
للركعتين معا نمی توانیم هردو را بخوانیم. متمكنا من إحداهما فقط. یکی را می تواند انجام دهد. فإنه في  
هذا الفرض يكون المتقدم مستقر الوجوب في محله رکعت اول چون قدرت بر امتثالش داریم منجز است.  
لحصول القدرة الفعلية بالنسبة إليه فإذا فعله وقتی رکعت اول را ایستاد و خواند انتفت القدرة الفعلية  
بالنسبة إلى المتأخر فلا يبقى له للثاني مجال. می گوید که و لا فرق في هذا الفرض بين ما إذا كانا معا  
مشروطين بالقدرة الشرعية أو مطلقين معا می گوید که فرقی نیست که قدرت شرعی باشد یا عقلی. وقتی  
که یکسان اند در همه شرایط دو واجب یکسان اند با امتثال اول دومی، ساقط می شود. اما لو اختلفا  
یکی قدرت عقلی باشد و دیگری شرعی. قدرت شرعی مقدمه هم باشد به خاطر فرض قبلی که گفتیم آن  
که مشروط به قدرت شرعی است از اصل تکلیفش مشکوک می شود. فإن المطلق مثلا فرض کنید رکعت  
اول مشروط به قدرت شرعی است و رکعت دوم مشروط به قدرت شرعی نیست. اصل فرضش را احتمالی  
که در مقام سبر و تقسیم می گوئیم یکی مشروط به قدرت شرعی بود و دیگری نبود ولو دومی مشروط  
نباشد دومی را انجام می دهیم و اولی را انجام نمی دهیم. به خاطر فرض قبلی. اگر پای قدرت شرعی در  
یکی از واجبین وسط آمد ما باید برگردیم به آن قسمت بالا در چهار که گفتیم.

طلبه: دلیل این که چهار بر پنج مقدم است چیست؟

استاد: همان دلیلی که گفتیم که اصل وجوب مشکوک است. عند المزاحمه تکلیفش مشکوک می شود. فان کان زمان فعله متأخرا. ولو رکعت دوم مشروط به قدرت شرعی بشود.

مقدم علی المشروط بالقدرة الشرعية و إن کان زمان فعله متأخرا.

٦ أن يكون أحد الواجبين أولى عند الشارع في التقديم من غير تلك الجهات المتقدمة. اولویت و اهمیت دارد یکی بر دیگری و هیچ کدام از این پنج تای قبلی نیست. و الأولوية تعرف إما من الأدلة از ادله می فهمیم و إما من مناسبة الحكم للموضوع یا از مناسبت حکم و موضوع اهمیت را می فهمیم اهمیت یک حکم نسبت به حکم شرعی دیگر. مناسبت حکم و موضوع به ما می دهد که این واجب نسبت به دیگر اهم است. یا نه و إما من معرفة ملاكات الأحكام بتوسط الأدلة السمعية روایات می آیند و مجموعه روایات باب صلاة به ما می گویند که صلاة نسبت به همه واجبات مهم تر است.

و من أجل ذلك فإن الأولوية تختلف باختلاف ما يستفاد اولویت من هذه الأمور بستگی دارد که

اولویت از چه چیزی فهمیده می شود. اهمیت ها و اولویت ها دارای ضابطه اند. و لا ضابط عام يمكن الرجوع إليه عند الشك یک ملاک عمومی هم که بتوانیم به آن رجوع کنیم نداریم. فمن تلك الأولوية ما إذا كان في الحكم الحفاظ على بيضة الإسلام چیزی که اصل اسلام را می خواهیم با آن حفظ کنیم از همه واجبات دیگر مهم تر است. فإنه أولى بالتقديم من كل شيء في مقام المزاحمة. اولویت دارد.

(٣٠:٠٠) و منها ما كان يتعلق بحقوق الناس چیزی که برمی گردد به حق الناس. فإنه أولى من غيره من التكاليف الشرعية المحضة حق الناس ها معمولا نسبت به تکالیف دیگر مهم ترند. أى التي لا علاقة لها برای آن تکالیف شرعی محضه بحقوق غیر المکلف بها.

طلبه: احکام اجتماعی منظور است؟

و منها ما كان من قبيل الدماء و الفروج فإنه يحافظ عليه محافظت شده است بر آن چه که از قبلی دماء و فروج است. أكثر من غيره لما هو المعروف عند الشارع المقدس من الأمر بالاحتياط الشديد في أمرها فلو دار الأمر بين حفظ نفس المؤمن و حفظ ماله فإن حفظ نفسه

مقدم على حفظ ماله قطعا. ملاکات. و منها ما كان ركنًا في العبادة رکن از بقیه اجزاء عبادت مهم تر

است. فإنه مقدم على ما ليس له هر آن جزئی که برای آن جزء نیست این صفت هذه الصفة عند

المزاحمة كما لو وقع التزاحم في الصلاة بين أداء القراءة و الركوع فإن الركوع مقدم على القراءة و إن

کان زمان امثاله متأخرا عن القراءة. فرض پنجم بود می گوید که ولو این که نسبت به فرع پنجم مقدم

است اما این اهمیتش بیشتر است. و على مثل هذه فقس مقایسه کن مثال های دیگر فقه را. و أمثالها كثير

لا يحصى كما لو دار الأمر بين الصلح بين المؤمنين بالكذب و بين الصدق و فيه در صدق الفتنة بينهم



**فإن الصلح مقدم على الصدق صلح بین مومنین مقدم بر صدق است. و هذا معروف من ضرورة الشرع الإسلامي. و مما ينبغي أن يعلم في هذا الصدق** حالا این جا یک قاعده آقای مظفر به ما می دهد. قاعده این است که هر جایی که احتمال اهم ملاکا بدهیم صرف تحری کفایت می کند. وقتی دو واجب جلوی ما هستند در فرض تراحم تحری ما را برساند به مذموم بودن اهم یک واجب و مهم بودن واجب دیگر همان ظن به اهمیت یکفی در امتثال. تحری کافی است.

طلبه: مفروض ظن معتبر در اینجا؟

استاد: می گویم وقتی که هیچ ملاکی به دست نمی آید. تحری کفایت می کند.

**أنه لو احتمل أهمية احتمال بدهیم اهمیت را أحد المتزاحمين فإن الاحتياط يقتضى تقديم محتمل الوهمية** این هم عقلی است وقتی که آن فروض به دست ما رسید و مایوس هستیم از ملاکاتی که گفتیم و **هذا الحكم العقلي بالاحتياط يجرى في كل مورد يدور** در آن موارد **فيه الأمر بين التعيين و التخيير في الواجبات.** در واجبات بود بحث دوران بین تخییر و تعیین می گوید که ما تعیین را تقدیم می کنیم یکی از ملاک های تقدیم تعیین به خاطر همین مساله است. که مخیر مهم است چون احتمال می دهیم مساوات طرفین بدل را در مصلحت لذا این را مقدم می کنیم. **و عليه فلا يجب إحراز أهمية أحد المتزاحمين** طلبه: جهت اهمیتش این است که تعیینی است؟

استاد: قبلا گفتیم این را. می گوید که یکی از دلایل اهمیت ان یک و دو بود. **بل يكفي الاحتمال و هذا أصل ينفع كثيرا في الفروع الفقهية فاحفظ به.** بسیار هم نفع می رساند این اصل.

طلبه: (۳۴:۰۰)

استاد: می گویم که این برای بعد است. و آقای مظفر گفت که وقتی آن نیست در نهایت مطاف تحری و احراز ظن به اهمیت کفایت می کند. عقل می گوید که بگرد و مرجح را پیدا کن. حالا این جا یک سوالی هست دوستان! سوال اول برید بین این ها که گفتیم معلوم کنید که کدام یک از آن ها واقعا مهم بوده است؟ کدام موضوع تراحم را خراب می کرد؟

(۳۵:۰۰) سوال دوم که مهم تر است. و سوال اول مقدمه است برای این سوال دوم. آیا این بحث هایی که کردیم فقهی هستند یا اصولی؟ این فروض تراحم؟ این ها را باید در اصول بحث کرد یا فقه؟

طلبه: مرجحات؟

استاد: همین هایی که بحث می کردیم.

طلبه: می توان گفت با توجه به این که در اصول ثمره دارد اصولی است.

استاد: بررسی کنید که ملاک بحث اصولی شامل این ها می شود؟ این ها را باید اصولی گرفت یا فقهی؟

دقت کنید سر نکته ای که از سوم شروع کردم و گفتم که اختلافی از روایات احراز می شوند.

چند تا نکته هم اول باب اجزاء گفتیم. اجزاء اوامر ظاهری و اضطراری. چند نکته آن جا گفتیم. آن جا بحث فقهی شد یا اصولی شد چند نکته گفتیم.

برویم حکومت و ورود

آقای مظفر مقدمه ای دارد که تاریخ حکومت و ورود است بخوانیم تا به بحث اصلی برسیم.

## ۵ الحکومة و الورود

و هذا البحث من مبتكرات الشيخ الأنصاري رحمه الله و قد فتح به بابا جدیدا فی الأسلوب الاستدلالي

و لئن نشأ هذا الاصطلاح فی عصره من قبل غیره و لو این که این اصطلاح را صاحب جواهر به کار برد

حکومت و ورود اما اصل کار ابتکار شیخ است. كما يبدو من التعبير بالحكومة و الورود فی جواهر

الكلام فإنه لم يكن بهذا التحديد و السعة اللذين انتهى إليهما الشيخ. کار شیخ بوده است حکومت و

ورود و كان رحمه الله علی ما ينقل عنه یصرح بأن أساطین الفقه المتقدمین لم یغفلوا عن مغزی ما كان

یرمی إليه شیخ تاکیدش بر این است که قدما غافل نبوده اند از آن چیزی که شیخ هدف گذاری کرده بوده

است و اسمش را حکومت و ورود گذاشته بوده است. و إن لم یبحثوه بصریح القول و لا بهذا المصطلح.

و اللفتة الکریمه منه اما قدما بحث نکرده اند با دقت خوب در این مساله كانت فی ملاحظته لنوع من

## الأدلة

شیخ دقتی در ادله فقهی کرد که إذ وجد أن من حقها دید که من حق یک دلیل بر دیگری مقدم می شود

أن تقدم علی أدلة أخرى فی حین أنها لیست بالنسبة إليها من قبیل الخاص و العام بل قد یكون بینهما

العموم من وجه و

عام و خاص نبود و مقید و مطلق نبود لا یوجب هذا التقديم سقوط الأدلة الأخری عن الحجیة

قواعد باب تعادل و تراجیح نبود که بگوییم یکی کاذب است و بگذاریم کنار. نه عام و خاص است که

جمع بین الدلیلین است و نه طرح یکی از ادله است که مثل باب تراحم یا تعارض باشد. و لا تجری بینهما

قواعد التعارض لأنه لم یکن بینهما تکاذب بحسب لسانهما من ناحیة أدائیة

لسان شان تکاذب نبود. من ناحیه ادائیة همان فرق بین تعارض و تراحم و اجتماع و دلالت التزامیه بر

منافات بود. و لا منافاة یعنی أن لسان أحدهما لا یکذب الآخر

یکی دیگری را تکذیب نمی کند و لا یبطله بل أحدهما المعین من حقه بحسب لسانه و أدائه لمعناه و

عنوانه أن یكون

یکی واقعا مقدم است و وجدانا مقدم است و همه تقدمش را قبول داریم اما از هیچ یک از اقسام گذشته

هم نیست. مقدما علی الآخر تقدیما لا یستلزم بطلان الآخر و لا تکذیبه

مثل باب تزاحم و تعارض نیست. و لا صرفه عن ظهوره. و هذا هو العجیب فی الأمر و الجدید علی

الباحثین و ذلك مثل تقدیم أدلة الأمانة علی أدلة الأصول العملیة بلا إسقاط لحجبة الثانية و لا صرف

لظهورها.

که در باب عام و خاص این طور است. که خاص می آید و مقدم بر عام می شود. دایره عام را کوچک می کند و ظهور عام را مضیق می کند و مقید می کند و از هیچ کدام یک از باب های سابق نیست.

(۴۰:۰۰) این ها را مراجعه کنید به الموجز که فردا می خواهیم بخوانیم هم در انتهای تعادل و تراجیح و هم

در ابتدا صفحه ددوم تعادل و تراجیح. این تقدیم از ناحیه حکومت است و ورود است. الموجز را دقیق نگاه

کنید. هیچ چیز بیشتر از الموجز نیست در اینجا حتی اینجا مقداری پراکنده است. الموجز خلاصه شیخ

است. حرف شیخ را آقای سبحانی دسته بندی کرده است. و المعروف أن أحد اللامعین من تلامذته

التقی به فی درس الشیخ صاحب الجواهر قبل أن یترعرع علیه یکی از شاگردان خوب شیخ که معروف

است میرزا حبیب الله رشتی بوده است.

شیخ درس صاحب جواهر می رفت و میرزا حبیب الله درس صاحب جواهر می رفت و میرزا حبیب الله از

شیخ سوال علمی می پرسد. و قبل أن یترعرع الشیخ نه او شیخ را می شناخت و نه شیخ مشهور شده بود.

از شیخ یک سوال امتحانی پرسید. الناس و سأله سؤال امتهان و اختبار عن سر تقدیم دلیل علی آخر جاء

ذکرهما فی الدرس المذكور درصاحب جواهر آمده بود و سوال کرد چرا این بر آن مقدم است.

شیخ گفت که فقال له إنه حاکم علیه قال و ما الحکومة این حاکم بر آن است.

میرزا حبیب الله گفت که حکومت چیست؟ شیخ هم سنگ تمام گذاشت و گفت که فقال له یحتاج إلی أن

تحضر درسی ستة أشهر علی الأقل لتفهم معنی الحکومة.

شش ماه پیش من بیا درس بخوان تا معنای حکومت را بفهمی. و من هنا ابتدأت علاقة التلمیذ بأستاذة. إن

موضوعا یحتاج إلی درس ستة أشهر از همین جا میرزا حبیب الله به شیخ علاقه پیدا کرد.

شش ماه درس بخواهد و إن کان فیہ نوع من المبالغة یک مقدار مبالغه دارد. کم یحتاج إلی البسط فی

البیان فی التألیف بینما أن الشیخ فی کتبه لم یوفه حقه من البیان

اشتباه می کند آقای مظفر. شش ماه می خواسته است. مثل این که تساوی دو مثلث را وقتی که اقلیدوس

اثبات کرد شاگردان اقلیدوس نفری پنج سال طول می کشید و آخرش هم مغزها سوت می کشید و هیچ

نمی فهمیدند الآن بچه اول دبیرستان می تواند بخواند. این طور نیست یک مساله ای وقتی که شروع می

شود شش ماه و یک سال طول می کشد. و مبالغه ای نیست.

آقای مظفر می گوید که شیخ حق بیان در حکومت و ورود را نگفته است إلا بعض الشیء فی التعادل و

**التراجیح و بعض اللقطات المتفرقة** در تعادل و تراجیح آورده است. **فی غضون کتبه** مثل شاخه و برگ ها در لا به لای بحث ها گفته است و منظورش ابتدای برائت است. انصافا ابتدای برائت کل کار را تمام کرده است. حالا ببینیم در برائت چه بلایی سر شما می آرد شیخ.

می فرماید که شیخ چون خوب منقح نکرده بود و موضوع مانده بود پیش اصولیین و **لذا بقی الموضوع متأرجحا فی کتب الأصولیین من بعده و إن کان مقصودهم و مقصوده أصبح واضحا عند أهل العلم فی العصور المتأخرة. و لا یسع هذا المختصر شرح هذا الأمر شرحا کافیا** مضطرب بود.

مقصود شیخ واضح شد اما به کتابت نیامده بود.

من هم وقت ندارم که مفصل بگویم.

خلاصه آن چه که ما رسیدیم به این حکومت و ورود چقدر تواضع می کند! خلاصه فهمم را می گویم. خودت این قدر اعتراف داری چطور می گویی ان کان فیه نوع من المبالغه! وقتی می گویی که من هم چیزی را می گویم. در الموجز دقیق شوید و می بینید که عبارت آقای مظفر مضطرب است.

